

در بروزخ سنت و تجدد

لطف الله آجدانی

اعتماد، ش ۱۶۵۰، ۱۲۶/۱/۸۷

آقای آجدانی در این بحث به بررسی ماهیت و مبانی سنت و مدرنیته در ایران اشاره داشته‌اند. به نظر ایشان در بررسی این موضوع و چگونگی نسبت آن دو با یکدیگر، غالب مورخان و تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران، اندیشه‌گران و مواضع سیاسی و اجتماعی آنان را به دو گروه تجددگرا و ضدتجدد تقسیم کرده‌اند. بر پایه این شیوه از نگرش، دفاع از سنت در ماهیت خود به منزله ضدیت با تجدد و دفاع از تجدد به منزله ضدیت با سنت تلقی شده است. اقدام و کوشش بسیاری از روشن‌فکران و روحانیان مشروطه‌طلب برای انطباق دادن‌ها و همانندسازی‌های میان مفاهیم و نهادهای جدید غربی با اسلام، تا حدود زیادی مصلحت‌اندیشی آنان برای جلوگیری یا کاهش مخالفت‌های سنت‌گرایان افراطی با اندیشه‌ها و تکاپوهای تجددطلبانه را منعکس می‌کرد. نویسنده در ادامه بیان می‌دارد که به نظر می‌رسد تجددطلبان روشن‌فکر و روحانی در کوشش خود برای انطباق مشروطیت و دموکراسی و تجدد غربی با اسلام، بر آن بودند مفاهیم و نهادهای جدید غربی را در چارچوبی تفسیر کرده و به کار بندند که هم دموکراتیک متجدد باشد و هم اسلامی. اما از آن رو که تفسیر و معرفی آنان از مفاهیم و نهادهای جدید غالباً بر پایه غلط‌اندیشی در نادیده گرفتن یا پنهان نگاه داشتن واقعیت برخی از تفاوت‌ها و تضادهای اساسی آن دو با یکدیگر قرار گرفت، نتوانست به درک چندان عمیق و درستی از ماهیت و مبانی تجدد و دموکراسی غربی و نسبت واقعی آن با اسلام و سنت‌های جامعه ایرانی بیانجامد. در جامعه ایرانی، سنت‌گرایان به رغم دفاع سرسخت خود از سنت‌ها، شناخت و تعریف چندان دقیق و مدونی از سنت‌هایی که از آن دفاع می‌کنند در اختیار ندارند. همچنان که غالب تجددگرایان ایرانی نیز به رغم دلبستگی فراوان خود به مدرنیته و مدرنیسم، از شناخت و توانایی کافی برای ارائه تعریف چندان دقیق و مدونی از تجدیدی که از آن دفاع می‌کنند برخوردار نیستند. یکی از مهم‌ترین پیامدهای زیانبار این کم‌آگاهی از سنت و تجدد در میان غالب اندیشه‌گران جامعه ایرانی آن است که به رغم واقعیت وجود پاره‌ای تفاوت‌ها و تضادهای اساسی میان برخی آموزه‌های سنتی و مدرن، واقعیت امکان وجود همزیستی برخی آموزه‌های سنتی و مدرن و تعامل و تفاهم آن دو با یکدیگر نادیده گرفته شده و در نتیجه افراطی‌گری و مطلق‌اندیشی در نفی این و طلب آن، امکان و فرصت برخی تعامل‌ها میان سنت و تجدد جای خود را یک‌سره به تقابل سنت و تجدد و تنش‌های ناشی از آن سپرده است. به نظر نویسنده سنت‌ستیزی و تجددستیزی به شیوه رایج در میان غالب سنت‌گرایان و تجددطلبان ایرانی، تا حدود زیادی دو صورت متفاوت از یک بدفهمی مشترک درباره سنت و تجدد است. در واقع جامعه ایرانی در مسیر

ستیز و سازش با جهان جدید، پیش و بیش از آن که سنتی یا متجدد باشد، در برزخی به سر می‌برد که نه سنتی است و نه متجدد.

گزارش مج: حسین احمدی

موج اقبال به فلسفه غرب در ایران امروزی

شروین وکیلی

همشهری، ش ۳۵۲۱، ۱۹/۱/۸۷

آقای وکیلی در این مقاله به بررسی موج اقبال به فلسفه غرب در ایران امروز اشاره و بیان می‌دارند که:

۱. تاریخ اندیشه در ایران زمین، به قبض و بسطی پیاپی می‌ماند. در میان شاخه‌هایی از اندیشه و خوشه‌هایی از فرهنگ که بیشترین شمار قبض و بسط‌هایی از این دست را تجربه کرده‌اند، فلسفه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به نظر ایشان امروز ما در یکی از دوران‌های بسط تفکر فلسفی در ایران زندگی می‌کنیم. دورانی که گرایش شدید و آشکار نسبت به اندیشه فلسفی و فلسفیدن در طبقه باسواد ایرانی (و به ویژه در میان جوانان) وجود دارد. تردیدی در این نکته نیست که در عصر مشروطه و به ویژه در دو دهه نخست قرن چهاردهم شمسی، اقبال اندیشمندان ایرانی به فلسفه مدرن جهان بسیار بود. یکی از نخستین نشانه‌های گرایش عمومی به فلسفه در ایران معاصر، در سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی رخ نمود که آن هم به طور خاص به استقبال جوانان از فلسفه هگل مربوط می‌شد و نسخه‌های سطحی و قشری نگرانه‌اش به جعبه ابزاری برای بحث در مورد مارکسیسم شباهت داشت.

۲. موج اقبال به فلسفه در نزد اندیشمندان ایرانی تعبیری گوناگون یافته است. بسیاری این موج را تنها نوعی مد زودگذر و روشن‌فکرانه می‌دانند. برخی دیگر، با نگاهی انتقادی بدان می‌نگرند و معتقد هستند این گرایش به فلسفه، چیزی جز سطحی‌نگری و اکنش سیاسی به نظم موجود یا لاف‌های توخالی و بی‌بنیاد روشن‌فکرانه نیست. گروهی دیگر، از آن استقبال کرده و ارزیابی مثبت‌تری دارند.

۳. از دید نگارنده، موج گرایش به فلسفه در ایران امروز، چندویژگی عمده دارد: نخست آن که امری جوانانه است. یعنی به طور مشخص در میان جوانان و به ویژه دانشجویان رواج دارد و نسل‌های پیشین را کمتر درگیر کرده است. دوم آن که گرایش به فلسفه به ظاهر امری جنسی نیست، یعنی دختران و زنان نیز به قدر پسران در این زمینه درگیر شده‌اند. سوم آن که علاقه فلسفه تا حدودی مرزهای طبقات اقتصادی را در نور دیده است. چهارم آن که گرایش به فلسفه به ظاهر با سبک زندگی ارتباط می‌یابد. پنجم آن که گرایش به فلسفه (برخلاف آن

بازتاب اندیشه ۹۷

۶۴

گزارش‌ها